



اشاره

آنچه در ادامه می آید مقاله جناب آقای دکتر منوچهر محمدی، استاد دانشگاه و مدیر گروه علوم سیاسی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) با موضوع «نظم جدید جهانی شرق محور» است که در آن نگاهی دارند به سیر تحولات قدرت در غرب، نظریه‌های نظام‌سازی و جایابی قدرت از غرب به شرق عالم.

نظم جدید جهانی شرق محور

تحلیلی بر نظریه دینی انقلاب اسلامی در دوره گذار از نظام سلطه

چکیده

پس از جنگ جهانی دوم، نظام سلطه‌گرانه‌ی دوقطبی به رهبری دو ابرقدرت آمریکا و شوروی شکل گرفت و کشورهای دیگر بر اساس نزدیکی به یکی از این دو قطب به حیات سیاسی خود ادامه می‌دادند. نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی نظریه‌ی تقابل با نظام سلطه را مطرح کرد و همین امر سبب همراهی دو ابر قدرت علیه انقلاب اسلامی گردید. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان نظام دوقطبی به دوران جنگ سرد خاتمه داد و دوران گذار آغاز گردید. در این دوره نظریات متعددی؛ مثل نظم نوین جهانی (نظام تک‌قطبی)، برخورد تمدن‌ها، پایان تاریخ و نظریه‌ی برخورد با سلطه مطرح شد.

تدریجاً نظام برخورد با سلطه سبب شکل‌گیری نظام دو بلوکی جدیدی میان قدرت در حال عروج شرق شامل روسیه، چین و ایران و قدرت در حال افول غرب شامل آمریکا و اروپا شده است. در این نوشتار پس از تبیین این فرایند به اهرم‌های قدرت در نظم جدید جهانی بر اساس مثلث قدرت شرقی، روسیه، جمهوری خلق چین و جمهوری اسلامی ایران اشاره شده و نهایتاً به ویژگی نظم دو بلوکی جدید جهانی پرداخته است. ویژگی‌های بلوک اوراسیائی (شرق محور)

مشمول بر تعامل، ضدگسترش سرزمینی، دارای قدرت نظامی بازدارنده، در حال پیشرفت، عدم تعارض منافع با یکدیگر، حفظ منافع ملی و دارای پشتوانه‌ی مردمی است. ویژگی‌های بلوک غرب محور: سلطه‌گرانه، تجاوزگرانه، استثمارگرانه، تجاوز به حقوق و منافع یک دیگر، خیزش ملت‌های استعمارشده‌ی آن‌هاست و در پایان نیز آینده‌نگری بر خورد این دو جریان تحلیل شده است.

مقدمه

به‌دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و در واقع پایان نظام سلطه‌جویانه‌ی دوقطبی، اندیشمندان و سیاست‌سازان در غرب به‌دنبال یافتن جایگزینی برای نظام بعد از جنگ سرد برآمدند و تلاش زیادی صورت گرفت که تداوم نظام سلطه‌جویانه‌ی غرب محور را تثبیت و تعریف کنند. دیری نگذشت که نظریه‌ی «نظم نوین جهانی» با محوریت ابرقدرت باقیمانده از جنگ سرد مطرح گردید و به صورت دکترین جرج بوش پدر در کنگره‌ی آمریکا ارائه شد. ولی ناکارآمدی این نظام تک‌قطبی و عدم پذیرش سایر قدرت‌های مطرح جهان، خیلی زود به اثبات رساند که نظام بین‌الملل دیگر سیطره‌ی مطلق یک ابر قدرت را بر نمی‌تابد. از این‌رو، اندیشمندان و نظریه‌پردازان غرب به ویژه در آمریکا سعی کردند با ارائه‌ی نظریات دیگری؛ همچون «پایان تاریخ» (فرانسیس فوکویاما) و «برخورد تمدن‌ها» (ساموئل هانتینگتون) هم‌چنان بر طبل سلطه‌ی غرب با محوریت آمریکا کوبیده و جهان را از دیدگاه سلطه‌جویانه و سلطه‌گرانه‌ی غرب بنگراند؛ اما با وجود این که اکنون بیش از سه دهه از پایان نظام دوقطبی می‌گذرد، جهان هم‌چنان در دوران گذار به سر می‌برد و نه تنها هیچ گونه نظام ثابتی به عنوان جایگزین نظام دو قطبی، مستقر و تثبیت نشده است، بلکه نوعی آنارشیزم بر روابط بین‌الملل حاکم است که نظریه‌پردازان غربی نه توجیه مشخصی از آن دارند و نه قانونمندی ثابتی برای آن تعریف کرده‌اند.

از آن‌جا که متفکرین غربی همواره جهان را از زاویه‌ی سلطه‌ی غرب نگریسته و به‌دنبال توجیه نظری برای تداوم سلطه‌گری آن بوده‌اند، از آنچه که در حاشیه‌ی تحولات نظام بین‌الملل رخ داده، غافل بوده و یا عمداً چشمان خود را بر این تحولات که بر ضد نظام سلطه‌جویان غرب محور صورت گرفته بسته‌اند و اگر هم توجهی به این تحولات دارند، سعی کرده‌اند آن‌ها را غیرمهم و غیرمؤثر جلوه دهند. از جمله‌ی این تحولات، ظهور نهضت امام خمینی در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ و نهایتاً پیروزی این نهضت و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ و تداوم و اقتدار روزافزون این نظام نوپا (با وجود ستیزه‌جویی‌ها و سنگ‌اندازی‌های قدرت‌های سلطه‌گر) بوده است.

این پدیده‌ی نوظهور آن‌چنان آثار شگرف و عظیمی بر جای گذاشته و در آینده هم تأثیرگذار خواهد بود که نه تنها نظام استبدادی چند هزار ساله‌ی شاهنشاهی را در ایران به زانو در آورده، بلکه آثار آن از سطح منطقه نیز فراتر رفته و نظام سلطه‌گرانه‌ی باقیمانده از عهدنامه وستفالی را به صورت جدی به چالش کشانده است. علاوه بر این، با پیدایش بیداری اسلامی و افزایش آگاهی ملت‌های تحت سلطه در کشورهای استعمارزده و استثمارشده، اکنون ایران اسلامی، رهبری اردوگاه جدیدی از سلطه‌ستیزان را بر عهده گرفته است و می‌رود که آینده‌ی روابط بین‌الملل را در تقابل فعال با نظام سلطه‌ی غرب محور، شکل متفاوتی داده و پایه‌های جدیدی بر این روابط نهاده که چه از نظر ساختاری و چه از نظر محتوایی و مفهومی به آنچه که تاکنون در ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل انباشته شده، شباهتی نخواهد داشت.

با توجه به این تحول مهم و تحولات بعد از آن در این مقاله نظریه‌ی جدیدی ارائه می‌گردد که آن را «برخورد با سلطه» و «نظم نوین جهانی شرق محور» می‌نامیم و بر این باور هستیم آنچه را که «هانتینگتون» سعی کرده است «برخورد تمدن‌ها» بی‌نگارد، در واقع برخورد تمدن‌ها نیست، بلکه برخورد «سلطه‌ستیزان» با «سلطه‌گران» است که در این نوشتار به بررسی و تبیین آن خواهیم پرداخت.

۲. سیر تاریخی نظام بین‌الملل

میزان و نحوه تأثیری که نظام بین‌الملل بر کشورها می‌گذارد، در طول تاریخ یکسان نبوده است. این امر به ساخت و نوع نظام بین‌الملل باز می‌گردد. برای روشن شدن این مسأله به بررسی تاریخی نظام بین‌الملل از قرارداد وستفالی می‌پردازیم. گفتنی است علت انتخاب این مقطع تاریخی آن است که بعد از قرارداد وستفالی نظام بین‌الملل به مفهوم امروزی به وجود آمد.

در پایان جنگ‌های ۳۰ ساله در سال ۱۶۴۸ که میان ایالت‌های شاهزاده نشین تحت حاکمیت امپراتوری رم و پادشاهان فرانسه و اسپانیا در اروپا اتفاق افتاد عهدنامه وستفالی به امضا رسید که مهم‌ترین نتیجه‌ی آن رسمیت یافتن استقلال و تمامیت ارضی کشورهای اروپایی برای نخستین بار بود. در این عهدنامه مقرر شد تنها دولت‌های دارای حاکمیت ملی می‌توانند با یکدیگر معاهده منعقد نمایند. در نتیجه نهادی به نام دولت - ملت برای اولین مرتبه مطرح گردید و جایگزین نظام فئودالی گذشته شد.

۲-۱. مقطع اول: نظام موازنه‌ی قوا

از زمان انعقاد قرارداد وستفالی - صرف‌نظر از یک دوره‌ی کوتاه - تا جنگ جهانی اول، نظام حاکم بر روابط بین‌الملل بر پایه‌ی نظام موازنه‌ی قوا بود. این نظام بدان

پس از جنگ جهانی دوم،
نظام سلطه‌گرانه‌ی دو
قطبی به رهبری دو ابر
قدرت امریکا و شوروی
شکل گرفت و کشورهای
دیگر بر اساس نزدیکی
به یکی از این دو قطب به
حیات سیاسی خود ادامه
می‌دادند. نهضت امام
خمینی و انقلاب اسلامی
نظریه‌ی تقابل با نظام
سلطه را مطرح کرد و
همین امر سبب همراهی
دو ابر قدرت علیه انقلاب
اسلامی گردید.

و کنترل بر استراتژی کشورهای بلوک خویش نیازمند بود. «جنگ سرد» به دورانی اطلاق می‌شود که از اواسط دهه‌ی ۱۹۴۰ میلادی، با پایان جنگ جهانی دوم، آغاز و تا سال ۱۹۸۸ و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ادامه یافت؛ یعنی حدود ۴۵ سال، دوام آورد و هم‌پیمانان دو ابر قدرت از آن حمایت کردند.

در این دوران بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی و اعضای دیگر ناتو، سنتو، سیتو، آنزوس و کشورهای ژاپن و کره‌ی جنوبی هم‌پیمانان مهم و ثابت قدم آمریکا بودند. در مقابل هم‌پیمانان ثابت و قدرتمند شوروی نیز شامل لهستان، چکسلواکی، آلمان شرقی و اعضای دیگر پیمان ورشو و کومکون و هم‌چنین مغولستان، کره‌ی شمالی، ویتنام و کوبا بودند.

رقابت، تعامل و تقابل بین این دو گروه به جنگ سرد شهرت یافت و دلیلش این بود که در این جنگ از دخالت مستقیم ارتش‌های مسلح دو ابر قدرت خبری نبود بلکه جنگ سرد از طریق انجام عملیاتی؛ چون مانورهای دیپلماتیک، فشارهای اقتصادی، ارباب، تبلیغات منفی، ترور، عملیات نظامی محدود و جنگ‌های نظامی که به جنگ‌های وکالتی معروف بود، صورت می‌گرفت و ابر قدرت‌ها به جای نبرد مستقیم با یکدیگر، کشورهای دیگر را وارد جنگ کرده و از این طریق به نبرد با یکدیگر می‌پرداختند.

شاخص این دوران، رقابت و نبرد آشکار و پنهان سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و فرهنگی بلوک غرب به رهبری ایالات متحده‌ی آمریکا و بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی بود. این نبرد در تمامی دوران طولانی فوق، سایه‌ی سنگین و سیاه خود را بر فضای بین‌المللی گسترده و سرنوشت بشریت را رقم زد.

در این دوران عموم تحولات جهانی اعم از موضع‌گیری دولت‌ها، کودتاهای انقلاب‌ها، تغییر رژیم‌ها، نفوذ و سلطه بر دولت‌های دیگر تحت‌الشعاع رقابت دو ابر قدرت بود و آن چنان این رقابت شدت داشت که بازی برد - باخت حاکم بوده و هیچ حادثه‌ای را به جز انقلاب اسلامی، نمی‌توان مشاهده کرد که در چارچوبه‌ی این قانونمندی شکل نگرفته باشد که در این میان می‌توان از جنگ‌های کره، ویتنام، بحران برلین، انقلاب‌های چین، کوبا و جنگ‌های اعراب و اسرائیل نام برد.

۴-۲. مقطع چهارم: دوران گذار

دوران گذار یک مرحله‌ی موقتی است که طی آن یک نظام یا ساختار بین‌المللی از بین رفته و هنوز نظام و ساختار جدیدی جایگزین آن نگردیده است. این فرآیند زمان مشخصی نداشته ولی بی‌انتهای نیز نیست و در نهایت یک ساختار جدیدی باید جایگزین آن گردد. «ویلیام بریجز» در کتاب گذارها، گذار را طی یک مرحله به مرحله‌ی دیگر دانسته و برای آن سه مرحله تعریف می‌نماید. ۱- مرحله‌ی پایانی نظام قدیم ۲- مرحله‌ی بی‌تفاوتی ۳- بنیان‌سازی نوین. (William Bridges, April 1997)

تفاوت عمده‌ای که دوران گذار با دوران‌های تثبیت نظام دارد در این است که در دوران تثبیت و استقرار نظام، بازیگران خود را تابعی از نظام حاکم بین‌المللی می‌دانند و در چارچوبه‌ی قانونمندی آن نظام به تعامل با یکدیگر می‌پردازند، در حالی که در دوران گذار هر بازیگری سعی می‌کند نظام بین‌المللی را بر اساس تمایلات و خواسته‌های خود شکل بدهد و به

معنا بود که قدرت موجود در سطح جهان بین دولت‌های قدرتمند اروپایی و از طریق پیوستن یا جدا شدن از هم به صورت متوازن تقسیم می‌شد و همین امر توازن قدرت بین کشورها را ایجاد می‌کرد و در نتیجه از سلطه‌ی یک دولت بر دولت دیگر جلوگیری به عمل می‌آورد. با این وصف اگر تجاوزی صورت می‌گرفت، کشور متجاوز با واکنش هماهنگ و متحد سایر دولت‌ها روبه‌رو می‌شد. بنابراین، هدف از چنین نظامی، حفظ وضع موجود و جلوگیری از ایجاد یک «قدرت برتر» بود. برای رسیدن به این هدف، از جنگ و تشکیل پیمان‌های اقتصادی، نظامی و نظایر آن استفاده می‌شد و این نظام با همه‌ی مشکلات خود و با تقسیم سرزمین‌های دیگر جهان تحت عنوان استعمار (اعم از استعمار کهنه و نو) توانست سلطه‌ی ظالمانه خود را برای مدت ۲۵۰ سال تداوم یابد. ولی دیری نپایید که زیاده‌خواهی برخی از این دولت‌ها (مانند آلمان) زمینه‌های سقوط این نظام و ظهور نظام جدیدی را فراهم آورد.

۲-۲. مقطع دوم: نظام امنیت دسته‌جمعی

بعد از جنگ جهانی اول و شکست آلمان، ویلسون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، نظام جدیدی به نام «نظام امنیت دسته‌جمعی» را مطرح کرد. در پی آن، همه‌ی کشورها (نه فقط قدرت‌های بزرگ) درصدد برآمدند که با انتخاب نوعی استراتژی همکاری در تحقق به اصطلاح صلح جهانی بکوشند. بلکه برای دستیابی به صلح، یک سازمان بین‌المللی به نام (جامعه‌ی ملل) تأسیس کردند و قرار بود که این سازمان وسیله‌ای برای بسیج همه‌ی کشورها علیه متجاوز محسوب گردد. در نظام جدید، هر چند برخی از نواقص نظام موازنه‌ی قوا وجود نداشت؛ اما به علت نارضایتی بعضی از اعضا (مانند آلمان و ایتالیا) از وضع موجود و عدم ورود ایالات متحده‌ی آمریکا به آن و عدم حمایت کافی از سوی اعضای دیگر، نظام مزبور با شروع زود هنگام جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ فرو پاشید.

۲-۳. مقطع سوم: نظام دو قطبی و جنگ سرد

با ناکامی نظام امنیت دسته‌جمعی در برقراری و حفظ صلح جهانی، کشورهای پیروز و قدرتمند جنگ جهانی دوم با تکیه بر نظریه‌ی فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، که به «برادران بزرگ‌تر» معروف است صورت‌بندی نظم بین‌المللی بعد از جنگ را بر عهده گرفتند و سازمان ملل و شورای امنیت را با حق وتو برای قدرت‌های پیروز در جنگ و به زعم فرانکلین روزولت برادران بزرگ‌تر شکل دادند. در عین حال، برتری نظامی آمریکا و شوروی، جهان را به سوی نظامی دو قطبی سوق داد و به تدریج سیاست‌ها و استراتژی‌های دو کشور به صورت بسیار آشکار، رودرروی‌ی‌کدی‌گر قرار گرفت. این رویارویی به دلایل متعددی باز می‌گردد، ولی به طور کلی می‌توان دلیل آن را در حفظ و افزایش قدرت و نوعی توازن قدرت یا به عبارت بهتر «توازن وحشت» خلاصه کرد.

نظام یاد شده که نظام دو قطبی خوانده می‌شود، به اختصار دارای ویژگی‌هایی؛ چون تقسیم جهان به دو بلوک و دو منطقه‌ی تحت نفوذ، تأسیس اتحادیه‌های نظامی و اقتصادی متقابل (مانند ناتو در مقابل ورشو)، وضعیت نه جنگ و نه صلح، جایگزین شدن بی‌اعتمادی به جای تفاهم در تعیین خط‌مشی‌های نظامی، سیاسی، حتی اقتصادی و فرهنگی اعضای دو بلوک بود، زیرا هر بلوک برای مقابله با خطر احتمالی بلوک دیگر، به نظارت

عبارت دیگر در این دوره نظام بین‌الملل تابع بازیگران اصلی در صحنه‌ی روابط بین‌الملل است. علاوه بر آن نظریه‌پردازان و سیاست‌گزاران در این دوره تلاش می‌کنند نظام جدید مورد نظر خود را در قالب نظریه‌های جدید ارائه دهند.

۱-۴-۲. نظریه‌پردازانی‌های دوران گذار

پایان جنگ سرد بی‌تردید در زمره‌ی مهم‌ترین تحولاتی است که در اواخر قرن بیستم، سیاست بین‌الملل را دگرگون ساخته و چالش‌های فکری تازه‌ای را ایجاد نموده و نظریه‌های مختلفی از جانب نظریه‌پردازان جهان در باب چگونگی شکل‌گیری نظام بین‌الملل آینده ارائه گردید.

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که شکست ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، افول قدرت به ظاهر شکست‌ناپذیر شوروی و کناره‌گیری آن از رهبری بلوک شرق را در پی داشت، زمینه‌ی بسیار مناسبی برای ابرقدرت دیگر به وجود آمد تا با استفاده از این خلا، تلاش کند تا اقتدار بلامنازع خود را بر کل جهان بسط و گسترش دهد. لازم به ذکر است که اگرچه در نتیجه‌ی فروپاشی بلوک شرق (که هم مبین ناتوانی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و هم به ظاهر مبین توانمندی

دوران گذار یک مرحله‌ی
موقتی است که طی
آن یک نظام یا ساختار
بین‌المللی از بین رفته
و هنوز نظام و ساختار
جدیدی جایگزین آن
نگردیده است. این فرآیند
زمان مشخصی نداشته
ولی بی‌انتهای نیز نیست
و در نهایت یک ساختار
جدیدی باید جایگزین آن
گردد.



نظام سرمایه‌داری در غلبه بر ایدئولوژی مزبور بود) نظام سرمایه‌داری مبتنی بر لیبرال - دموکراسی خود را که کاملاً موفق می‌دانست، لکن نگرانی ناشی از پایان یافتن دوران جنگ سرد و متلاشی شدن بلوک شرق که می‌توانست خطر جدی در کنار گذاردن ابرقدرت دیگر را نیز از رهبری دنیای غرب در پی داشته باشد، سیاستمداران و زمامداران این کشور را به تکاپو انداخت تا با اتخاذ سیاستی جدید و نوعی چاره‌اندیشی، خطر جدی مزبور را مرتفع و ضمن حفظ رهبری دنیای غرب، سلطه‌ی خود را بر کل جهان، بسط و گسترش دهد.

۱-۱-۴-۲. نظریه‌ی نظم‌نویس جهانی

بعضی از نظریه‌پردازان آمریکایی پایان جنگ سرد را زمینه‌ی بسیار مناسبی برای القای این اندیشه دانستند که نظم و صلح جهانی حضور و استقرار قدرت مطلق را ایجاد می‌کند که با تکیه بر منابع مادی و قدرت مطلقه‌ی خود، مدعی تأمین و تضمین امنیت و رفاه عمومی در جهان باشد. متعاقب این اندیشه نظریه‌پردازان آمریکایی، دکترین جرج بوش پدر را تحت عنوان «نظم‌نویس جهانی» عرضه کردند. دکترین مزبور بر این پایه استوار بود که ایالات متحده‌ی آمریکا، تنها ابرقدرت باقی‌مانده از دوران جنگ سرد برای اعمال نفوذ مؤثر جهانی همچنان نیازمند حفظ میزان قابل توجهی از

نیروی نظامی خویش است. نظریه‌ی مزبور مورد توجه تعدادی از متفکرین سیاست بین‌الملل در دانشگاه‌های آمریکا قرار گرفت و آنان را به توجیه و دفاع از آن مشغول داشت.

شرط تداوم و استحکام نظم جدید بر پایه‌ی دو اصل اساسی باید استوار باشد: اول؛ دولت آمریکا هم‌چنان و به تنهایی توانایی و اقتدار رهبری نظام سلطه را از نظر نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشته باشد. دوم؛ بقیه‌ی اعضای جامعه‌ی جهانی تبعیت از چنین نظامی را پذیرا بوده و در مقابل خواسته‌های آمریکا تمکین نمایند و در صورت بروز ترمرد و نافرمانی آمریکا بتواند دولت متمرمد و نافرمان را تنبیه نموده و او را به جای خود بنشاند.

در اوایل دهه‌ی نود جهان شاهد نوعی تلاش آمریکا برای تثبیت این نظام و ترمرد سایر کشورها مبنی بر عدم قبول آن بوده است که نهایتاً منجر به ناکامی آمریکا در تحقق نظام تک قطبی تحت عنوان «نظم نوین جهانی» گردید و در این جا بود که از طرف دولت‌های دیگر از جمله جمهوری خلق چین، نظریه‌ی «نظام چندقطبی» مطرح شد که تاکنون مطلوب دولت آمریکا نبوده و از پذیرش آن خودداری کرده است. در نظام چند قطبی «روابط اقتصادی» عامل تعیین کننده در روابط بین‌الملل است و این عامل جایگزین قدرت نظامی می‌گردد.

البته نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران آمریکایی به دنبال این بودند که با ارائه‌ی نظریات جدید، هم سلطه‌ی امری‌کا را تداوم بخشند و هم رهنمودی برای سیاست‌گذاران آمریکایی و غرب عرضه نمایند. در این راستا نظریه‌پرداز معروف آمریکایی به نام «ساموئل هانتینگتون» نظریه‌ی جنجال برانگیز خود را با نام «برخورد تمدن‌ها» مطرح نمود.

۲-۱-۴. نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها

هانتینگتون بی‌آنکه همچون برخی از تحلیل‌گران، پایان جنگ سرد را ختم مناقشات ایدئولوژیک تلقی کند، آن را سرآغاز دوران جدید «برخورد تمدن‌ها» می‌انگارد. هانتینگتون بسیاری از حوادث و رخداد‌های جاری جهان را به گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کند که در جهت تحکیم انگاره‌ها و فرضیات نظریه‌ی جدیدش باشد. وی تمدن‌های زنده‌ی جهان را به هفت و یا هشت تمدن بزرگ تقسیم می‌کند (این تمدن‌ها عبارتند از: تمدن‌های غربی، کنفوسیوسی، اسلامی، هند، اسلاو، ارتدکس، آمریکای لاتین و در حاشیه‌ی تمدن آفریقائی) و خطوط گسل میان تمدن‌های مزبور را منشاء درگیری‌های آتی و جایگزین واحد کهن دولت - ملت می‌بیند. به اعتقاد هانتینگتون، تقابل تمدن‌ها، سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله‌ی تکامل درگیری‌های عصر خود را شکل می‌دهد.

بدین ترتیب و بر اساس نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها دیگر مسایل جهانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و در عصر نو صف‌آرایی‌های تازه‌ای بر محور تمدن‌ها شکل می‌گیرد و سرانجام نیز تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم، در مقابل تمدن غرب قرار می‌گیرند! خلاصه اینکه کانون اصلی درگیری‌ها در آینده، بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام (!) خواهد بود و در واقع درگیری‌های تمدنی آخرین مرحله‌ی تکامل درگیری در جهان نواست. Samuel, P. Huntington, ۱۳۹۳))

۲-۱-۳. نظریه‌ی پایان تاریخ

فرانسیس فوکویاما با پردازشی نو از اندیشه‌ی هگل درباره‌ی آخرالزمان،

چنین می‌اندیشد که «جریان حقیقی تاریخ» در سال ۱۸۰۶ کمال معنوی پیدا کرده‌است و پس از ظهور و شکست محتوم فاشیسم و مارکسیسم، سرانجام به سیطره‌ی دموکراسی لیبرال منتهی می‌شود و به کمال مادی هم دست می‌یابد. او تنها جایگزین واقعی و معتبر فاشیسم و کمونیسم را لیبرالیسم می‌داند. بلکه به نظر او در «پایان تاریخ» برخی جوامع به صورت جوامع لیبرال موفق درآمده و بقیه هم از ادعای خود مبنی بر ارایه‌ی اشکال و الگوهای متفاوت و برتر درباره‌ی ساماندهی انسانی چشم می‌پوشند! در واقع لیبرالیسم از آن رو بر جهان مسلط می‌شود که در برابرش، ایدئولوژی بسیج‌کننده‌ی برای رویارویی با آن وجود ندارد! این به منزله‌ی نقطه‌ی پایان تحول ایدئولوژیک بشریت و جهانی شدن دموکراسی غربی به عنوان شکل نهایی حکومت با لوازم آن است؛ یعنی شیوه‌ی زندگی سرمایه‌داری و میل به دستیابی به جامعه‌ی مصرفی که به لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی منجر می‌شود. او این رکود بر خورد و تکاپوی اندیشه‌ها را پایان تاریخ می‌نامد، دورانی که در آن شور و شوق‌ها از بین رفته و سده‌های ملالت باری در پیش خواهد بود. خصوصیات قرون گذشته؛ یعنی پیکار برای اکتشاف، آمادگی برای فداکاری برای آرمان‌های کاملاً انتزاعی و مجرد، نبرد ایدئولوژیک جهانی که مستلزم بی‌باکی، شهامت و قدرت تخیل است، همگی جای خود را به حسابگری اقتصادی، جستجوی بی‌پایان راه حل‌های تکنیکی، نگرانی‌های مربوط به محیط زیست و ارضای توقعات مصرفی پیچیده می‌دهند! (فوکویاما فرانسیس، ۲۰۱۳: ۳۸۳)

او درباره‌ی جهان سوم معتقد است که هنوز در تاریخ فرو رفته است و آن را تحقیر می‌کند و می‌گوید که جهان سوم در تحول ایدئولوژیک جهان نقشی ندارد. از نظر او تعارض شمال و جنوب (به جای شرق و غرب)، بیداری جهان اسلام، رشد ملی‌گرایی، شکست سیاست‌های توسعه، گسترش تروریسم، بحران نظام پولی بین‌المللی، بی‌ثباتی بازارهای جهانی، قدرتمند شدن روز افزون چین، هند، ایران و برزیل، همگی فرعی بوده و تناقض بنیادین با لیبرالیسم ندارند. بلکه «میراث مشترک ایدئولوژیک بشریت» اهمیت دارد. این میراث مشترک، همان لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی است. (فوکویاما فرانسیس، ۱۳۹۳: ۱۸)

۲-۱-۴. نظریه‌ی بی‌قطبی

«ریچارد هاس» رئیس شورای روابط خارجی آمریکا بی‌اعتباری کلیه‌ی نظرات مطروحه در جهان غرب را اعلام نمود. بدین معنا که جهان بعد از یک دوره سلطه‌ی آمریکا وارد عصر «بی‌قطبی» گردیده‌است. هاس عنوان می‌کند که ویژگی‌های اصلی روابط بین‌الملل قرن بیست و یکم در حال حرکت به سمت جهان بی‌قطبی است؛ جهانی که سلطه بر آن را نه یک یا دو یا حتی دولت‌های متعدد بلکه ده‌ها بازیگر که دارنده و اعمال‌کننده‌ی انواع گوناگون قدرت هستند تحقق می‌بخشند.

بر اساس این نظریه، نظام بین‌الملل «بدون قطب» شامل مراکز متعدد و فراوانی است که قدرت قابل توجهی دارند که نه تنها شامل قدرت‌های منطقه‌ای بلکه نهاد‌های غیردولتی و چندملیتی و حتی اشخاص می‌گردند. از دیدگاه هاس، ورود به این دوره‌ی بی‌قطبی برای ایالات متحده‌ی آمریکا آثار منفی فوق‌العاده‌ای خواهد داشت و تهدیدات جدی فراوانی را برای آمریکا به وجود خواهد آورد. یک جهان بی‌قطبی، دیپلماسی را پیچیده‌تر

غنا بود، جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد.» (خمینی، روح‌الله، ۱۳۸۷: ۳۶)

۳-۲. نظم جدید جهانی شرق محور

حوادث و وقایعی که هم اینک در سطح بین‌الملل رخ می‌دهد خواسته یا ناخواسته جهان را در جهت افول و ضعف نظام بین‌الملل غرب محور و شکل‌گیری نظام جدید بین‌الملل آسیائی سوق می‌دهد. نظام سلطه از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی با چالش‌های جدی مواجه شد و در برابر نظامی قرار گرفت که مبتنی بر دین است و بازتاب آن جوامع مستضعف را تحت تأثیر قرار داده است. تحولات ایران پس از انقلاب اسلامی نه تنها نظام استبدادی شاهنشاهی را به زانو درآورد، بلکه از سطح منطقه فراتر رفته و نظام سلطه‌گر باقی‌مانده از عهدنامه‌ی وستفالی را به چالش کشید. نهضت امام خمینی و تقابل با نظام سلطه دوران گذار از نظام سلطه بود. رویکرد انقلاب اسلامی نه تنها نظریات حاکم بر روابط بین‌الملل و نظام سلطه را که مبتنی بر مادی‌گرایی و دوری از معنویت و اخلاق دینی بود مردود دانست، بلکه رویکرد دینی را در فضای حاکمیت مطرح کرد.

دوران فعلی، دوران گذار از نظام سلطه است. دورانی که «نظام قبلی» به افول خود رسیده است و مرحله‌ی «بی‌تفاوتی» حاکم شده است و نتیجه‌ی آن، «بنیان‌سازی نوین» است. نظام بین‌الملل در حال گذار به سوی نظام جدیدی است که یقیناً مؤلفه‌ها و ویژگی‌های خاص خود را دارد. انقلاب اسلامی در این دوران با طرح نظریه‌ی دینی در حاکمیت، بازتاب بسیار گسترده‌ای در منطقه و جهان داشته است؛ جهان تشیع، سپس جهان اسلام، جهان مستضعف و نهایتاً جهان پیشرفته از بازتاب انقلاب اسلامی متأثر شده و در هر جامعه‌ای به فراخور ظرفیت آن جامعه و نزدیکی ایدئولوژیک، تأثیر گذاشته است.

بررسی‌های محققانه و عالمانه‌ی دانشمندان روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که سلطه‌ی غرب و نظم بین‌المللی حاصل از این سلطه در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی به پایان راه خود رسیده است و نوعی آنارشیزم بر جهان روابط بین‌المللی حاکم است.

از نظر سیاسی با پایان دوران جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و عدم توانایی امریکا بر ایجاد نظام تک‌قطبی و گرفتار شدن در مشکلات داخلی و شکست‌های بی‌درپی در منطقه‌ی جنوب غربی آسیا و آمریکای لاتین همان‌طور که رئیس‌جمهور امریکا بارها اعلام نموده است جهان شاهد افول ابرقدرت باقیمانده از جنگ سرد و نوع آنارشیزم سیاسی در سیاست بین‌المللی حاکم است.

از نظر اقتصادی هم به علت مشکلات عظیم اقتصادی که سراسر جهان به‌ویژه جهان غرب را فراگرفته است، جهان غرب دیگر نه تنها از جهانی‌سازی و دهکده‌ی جهانی سخن نمی‌گوید بلکه نوعی ناسیونالیزم اقتصادی بر دولت‌های جهان حاکم شده و جایگزین نظام یک پارچه‌ی اقتصادی شده است.

از نظر نظامی هم با خیزش ملت‌ها و نقشی که سازمان‌های مردم‌نهاد و جنبش‌های آزادی‌بخش توانسته‌اند در مقابل ماشین عظیم قدرت نظامی کلاسیک دولت‌های بزرگ جهان بایستند قدرت نظامی سنتی، جایگاه

خواهد کرد؛ زیرا که چنین شرایطی نه تنها شامل درگیر شدن بازیگران بیشتری خواهد شد بلکه فاقد ساختار، روابط مشخص و قابل پیش‌بینی است، آن‌گونه که در جهان تک‌قطبی، دوقطبی و یا چندقطبی تعریف می‌گردید.

۳-۱. نظریه «برخورد باسلطه»

پس از شکست دکترین نظم نوین جهانی و دیدگاه‌های دیگری؛ همچون پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها که بر طبل حاکمیت و سلطه‌ی غرب می‌کوبید، تحولات ایران در دهه‌های گذشته به رهبری امام خمینی نه تنها نظام استبدادی شاهنشاهی را به زانو درآورد، بلکه از سطح منطقه فراتر رفته و نظام سلطه‌گر باقی‌مانده از عهدنامه‌ی وستفالی را به چالش کشیده است.

۳-۱. مبانی نظریه

الف) تضاد و کشمکش، جزء ذاتی نظام جهان است و از آن قابل انفکاک نمی‌ست. در طول تاریخ، همواره صف بندی میان انسان‌های کمال‌یافته و گردن نهاده به احکام عقل فطری از یک سو و انسان‌های غریزه‌مدار و اسیر نفسانیت از سوی دیگر، تکرار و تجربه شده است. این صف‌بندی در فربه‌ترین صورت خود؛ گستره‌ی جهانی یافته و نظام جهان را شکل داده که مشتمل بر دو ساحت است: ساحت «اهل حق» و ساحت «اهل باطل». کشمکش‌ها و ستیزهای انبیای الهی با مستکبران و زورمداران عصر خویش، در همین چارچوب، قابل فهم و تبیین است. در بسیاری موارد نیز، نزاع و تضاد، ریشه در تمایلات حیوانی مادی و افزون‌طلبی‌های گروه‌های مختلف بشر داشته است.

ب) در میان اقسام کشمکش‌ها و تضادها، تنها آن دسته از کشمکش‌ها و تضادها که از فطرت الهی انسان و گرایش متعالی و انسانی او برمی‌خیزد، سبب‌ساز تکامل جامعه‌ی جهانی می‌شوند و اسباب تعالی و سعادت را فراهم می‌سازند.

پ) بر مبنای تعالیم و آموزه‌های متقن اسلامی، هندسه‌ی نهایی نظام جهان، هندسه‌ای الهی و عادلانه خواهد بود. قرآن کریم تصریح می‌کند که در آینده‌ی جهان، حاکمیت از آن «مستضعفان» خواهد بود و «مستکبران» برای همیشه سرکوب و مضمحل خواهند گشت. در این نظم بی‌سابقه، اگرچه نیروهای شر و شیطان صفت نیز حضور دارند؛ اما غلبه و سلطه ندارند و نمی‌توانند نظم جهان را ماهیتی سکولاریستی و غیر الهی ببخشند. (ت) کتب آسمانی به‌ویژه قرآن کریم که توسط انبیای الهی بر بشریت نازل گردیده است، عموماً حول محور همین صف‌بندی به موعظه و نصیحت می‌پردازند و بندگان خدا را به انتخاب درست میان حق و باطل، خیر و شر، مظلوم و ظالم، مستضعف و مستکبر فراخوانده و در عین حال آن‌ها را به برخورد و تقابل با جبهه‌ی کفر و استکبار که همانا دشمنان خدا و بشریت هستند، فرمان می‌دهد (سوره مبارکه انفال/ آیه ۳۹ و سوره مبارکه بقره/ آیه ۱۹۳) و بندگان صالح خود را از پذیرش سلطه و ولایت آن از خدای خیران بر حذر می‌دارد. (سوره مبارکه ممتحنه/ آیه ۱) این صف‌بندی، منازعه و برخورد را دائمی دانسته و پایانی برای آن تا نهایت این دنیا قائل نیست. (محمدمنوچهر، ۱۳۹۷: ۱۱۵-۱۱۳) این واقعیت زندگی را در بیان امام خمینی می‌توان ملاحظه نمود که می‌فرماید:

«جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست، جنگ ما جنگ فقر و



و از همه مهم‌تر «منطق والای حکومتی و تمدنی» (جامعه‌ی متعالی و تمدن متعالی) می‌تواند جایگاه برجسته‌ای در نظم جدید داشته باشد. (بیانات رهبری: ۱۰ آبان ۱۴۰۱)

نظام جدید جهانی شرق محور
جهان شرق جهان غرب

۳-۲-۱. اهرم‌های قدرت در مثلث قدرت شرقی

در نظم جدید جهانی شرق محور که مشتمل بر نقش‌آفرینی سه قدرت روسیه، چین و ایران است، بدیهی است هر کدام از این کشورها بایستی دارای اهرم‌های قدرت متناسب با نظم جدید باشد و بتوانند در چنین دوره‌ای نقش مؤثری داشته باشد.

روسیه با داشتن سلاح هسته‌ای (نظامی) ذخایر انرژی فراوان، منابع غنی استراتژیک کشاورزی با وسعت سرزمینی و جمعیت گسترده از ظرفیت بالایی برخوردار است. هم‌چنین در رویکرد روسیه، حفظ منافع ملی به عنوان هدف ملی شناخته شده و مدیریت قدرتمند پوتین نیز در بهره‌گیری از این ابزارها در جهت نقش‌آفرینی در نظم جدید جهانی به عنوان اهرم قدرت روسیه به شمار می‌آید.

چین نیز با داشتن سلاح هسته‌ای (نظامی) قدرتمند، قدرت اقتصادی و فناوری بسیار چشمگیر که در رتبه‌های نخست اقتصادی جهان است، وسعت سرزمینی و جمعیت گسترده با داشتن نقشه‌ی راه وهم‌چنین مدیریت قدرتمند «شی‌جی‌پینگ» از ظرفیت قدرتمندی در جهت نقش‌آفرینی در این رخداد بهره‌مند است.

ایران از ویژگی منحصر به فردی برخوردار است که بدون شک سبب

برتر خود را از دست داده و دیگر قادر به دیکته کردن خواسته‌های خود بر کشورهای بعضاً ضعیف ولی مقاوم نیستند.

از نظر فرهنگی هم که غرب تلاش می‌کرد فرهنگ خود را که فرهنگ الحاوی و لابلای‌گری بود بر دنیا حاکم کند و جدایی دین از سیاست را ترویج می‌کرد با ناکامی و شکست مواجه شده و جامعه‌ی غرب سرگشته و سرخورده از زندگی نهیلیستی خود به ستوه آمده و به دنبال یافتن راهی برای نجات خود از این بن‌بست ایجادشده‌ی مکتب اومانیسم و لیبرال دموکراسی است.

نزدیکی تدریجی سه قدرت یوروی آسیایی و شکل‌گیری مثلث قدرت در جهان شرق (ایران، چین و روسیه) نقش برجسته‌ی جمهوری اسلامی که مبتنی بر انقلاب اسلامی و بر پایه‌ی ایدئولوژی دینی است، در این نظام جدید مشاهده می‌شود. شکل‌گیری دوقطبی جدید میان قدرت در حال فراز شرق و قدرت در حال افول غرب و برخورد با سلطه (خیزش جهان مستضعف) ابعاد جدیدی را برای نظام جدید بین‌الملل طرح کرده است.

به تعبیر مقام معظم رهبری، ابعاد نظم جدید و ماهیت آن دقیقاً معلوم نیست اما خطوط اساسی و شاخصه‌های آن قابل ترسیم است. خط اساسی از نظم جدید «انزوای نظام سلطه» است. خطوط اساسی دوم و سوم از نظم جدید جهانی «انتقال قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی از غرب به آسیا» و «گسترش منطق و جبهه‌ی مقاومت» است. «در دنیای جدید ایران چه جایگاهی دارد؟» ایران به علت برخورداری از خصوصیات برجسته‌ای؛ همچون «نیروی انسانی باهوش و با استعداد» (انسان متعالی)، «منابع طبیعی متنوع و فراوان»، «موقعیت جغرافیایی حساس و ممتاز»

نظم جدید تعاملی است و علیه موضع سلطه‌گرانه است. در این رویکرد بحث گسترش سرزمینی مطرح نیست و تفکرات و اندیشه‌ی سلطه‌ستیزانه گسترش می‌یابد. جوامع سردمدار چنین نظمی، جوامع در حال پیشرفت بوده و منافع آن‌ها با یکدیگر در تعارض نیست و حفظ منافع ملی از مهم‌ترین مؤلفه‌های آن به شمار می‌رود. مهم‌ترین مؤلفه در این نظم، وجود پشتوانه‌ی مردمی است. مردم به عنوان اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین رکن در هر جامعه، در نظم جدید جهانی از نقش و تأثیر شگرفی برخوردار خواهد بود. در تقابل چنین رویکرد سلطه‌ستیزانه‌ی، بلوک غرب محور قرار دارد که رویکرد آن سلطه‌گرانه و بر اساس فضای جنگ‌ستیزی است. سیاست اصلی حاکمین آن، سیاست تجاوزگرانه بوده و به سمت استثمار فکری، سرزمینی و سیاسی جوامع مستضعف حرکت می‌کنند. رقابت و تجاوز به حقوق و منافع یکدیگر که نشأت گرفته از ویژگی‌های مادی‌گرایانه‌ی چنین رویکردی است سبب تفکرات سلطه‌گرانه است. چنین جوامعی در حال حاضر به ضعف کشیده شده و با بیداری ملت‌های استعمار شده و مستضعف، تفکرات بلوک غرب محور در حال افول است. تقابل نظم جدید جهانی با بلوک غرب محور، یقیناً برخوردهای احتمالی را به وجود خواهد آورد که به طور اجمالی می‌توان چهار احتمال را ترسیم کرد: الف) احتمال جنگ جهانی میان شرق و غرب که احتمال ضعیفی است. ب) احتمال جنگ‌های نیابتی که احتمال آن زیاد است. پ) برقراری صلح و همزیستی میان دو بلوک که احتمال ضعیفی است. ت) احتمال آغاز جنگ سرد میان دو بلوک جدید که نیز زیاد است.

منبع

۱. قرآن کریم
۲. خامنه‌ای سیدعلی، حدیث ولایت، مجموعه بیانات و نوشته‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
۳. خمینی روح‌الله (۱۳۸۷) صحیفه‌ی امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
۴. فوکویاما فرانسیس (۱۳۸۳) تاریخ بدون پایان، مترجم علی محمدطباطبائی، مجله‌ی اقتصادی، شماره ۳۶
۵. فوکویاما فرانسیس (۱۳۹۲) پایان تاریخ و انسان واپسین، چ ۱، تهران انتشارات سخن کده
۶. محمدی منوچهر (۱۳۹۷) دستاوردهای کلان انقلاب اسلامی در سطوح ملی، منطقه‌ای، جهانی و تاریخی، دفتر نشر معارف
۷. محمدی منوچهر، نظم نوین جهانی (۱۳۷۱) مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شماره ۲۸
۸. Samuel, P. Huntington (۱۳۹۳) "The Clash of Civilizations", Foreign Affairs
۹. William Bridges (۱۹۹۷) Passages, Press Quality

Progress

نقش‌آفرینی آن در نظم جدید جهانی خواهد شد. ایران با رویکرد ضد سلطه توانسته است با ارائه‌ی ایدئولوژی دینی جهان‌شمول و ضد سلطه، مناطق فکری گسترده‌ای را زیر سیطره‌ی معنوی خود قرار دهد. نفوذ منطقه‌ای ایران که برگرفته از همین ایدئولوژی و تفکر ناشی از رویکرد برخورد با سلطه است، فضای مناسبی را برای بهره‌گیری از این اهرم قدرتمند در اختیار او گذاشته است. مدیریت قدرتمند ولایت فقیه از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار ایران در منطقه و جهان است. موقعیت جغرافیایی استراتژیک ایران مشتمل بر موقعیت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اقلیمی از عناصر مهم در نقش‌آفرینی ایران در نظم جدید جهانی شرق محور محسوب می‌شود.

از مسائلی مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که این سه قدرت آسیایی نه تنها از نظر منافع ملی با یکدیگر و در ابعاد گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی با یکدیگر در تقابل و رقابت نیستند بلکه مکمل یکدیگر خواهند بود و هر کدام از این قدرت‌ها دارای امتیازات و ویژگی‌هایی هستند که تأمین‌کننده‌ی نیازهای دیگر اعضای این مثلث خواهند بود. هر سه کشور، نماینده‌ی تمدن‌های باستانی فوق‌العاده ارزشمندی هستند و ریشه در تاریخ چند هزار ساله در این قاره‌ی کهن آسیایی دارند و پیوندهای میان این سه تمدن سابقه در تاریخ قدیم دارند که مصداق بارز آن را جاده‌ی ابریشم و علاقه‌ی روسیه در رسیدن به آب‌های گرم جنوب از طریق ایران دارد. موقعیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک و ژئوکالچر جمهوری اسلامی در چهارراه سه قاره‌ی جهان و در مرکز جهان اسلام و در منطقه‌ی غرب آسیا به این کشور موقعیت ممتازی داده است که در مقابل با جمهوری خلق چین و روسیه‌ی فدراتیو می‌تواند به عنوان یک سرمایه‌ی عظیم به اشتراک گذارده شود و متقابلاً امکانات و توانمندی‌های اقتصادی و تکنولوژیک روسیه و چین نیز مورد استفاده‌ی جمهوری اسلامی قرار گیرد. انجام مانورهای نظامی مشترک در دریای عمان و اقیانوس هند از جمله مصداقی از همکاری‌های نظامی میان سه کشور و نشان دهنده‌ی عدم وجود اختلاف بر سر مسایل مرزی و... است.

۳-۲-۲. ویژگی‌های نظم دویلوکی جدید جهانی

نظم جدید جهانی شرق محور در تقابل با بلوک غرب محور و ویژگی‌های سلطه‌گرانه‌ی غرب محور از ویژگی‌های منحصر به فرد برخوردار است. ویژگی‌هایی که تأکید آن بر جوامع انسانی است و صرفاً تمرکز آن بر دولت‌های حاکم نیست. بنابراین چنین مؤلفه‌ها و ویژگی‌هایی در ایجاد نظم جدید جهانی، فضای متفاوت و حتی در تقابل با فضای قبلی ایجاد خواهد کرد.

**بعضی از نظریه پردازان
آمریکایی پایان جنگ
سرد را زمینه‌ی بسیار
مناسبی برای القای این
اندیشه دانستند که نظم
و صلح جهانی حضور و
استقرار قدرت مسلطی را
ایجاب می‌کند که با تکیه
بر منابع مادی و قدرت
مطلقه‌ی خود، مدعی
تأمین و تضمین امنیت
و رفاه عمومی در جهان
باشد.**